Journal of Fiqh and Usul

فصلنامه علمی فقه و اصول (مطالعات اسلامی سابق)

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۲۸ - بهار ۱۴۰۱، ص ۱۵۷ - ۱۷۶

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۵

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.88337

نوع مقاله: پژوهشی

حکم سرایت جنایت عفوشده

دکتر مهدی موحدی محب (نویسنده مسئول)

دانشیار دانشگاه سمنان

Emil: movahedi@semnan.ac.ir

دکتر حسن پورلطف اله

دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان

دکتر سید سجاد محمدی

مدرس گروه حقوق موسسه آموزش عالی غیرانتفاعی سراج تبریز

چکیده

مجازات قصاص ازجمله حقوق انساني است که از سوی صاحب حق (مجنیعلیه) اسقاطشدنی است. پرسش اساسی اینکه عفوِ جنایتِ اولیه از سوی مجنیعلیه چه تأثیری بر مسئولیت کیفریِ جانی در قبال سرایت بعدیِ جنایت به نفس یا عضو دیگر دارد؟ در دیدگاه منتسب به مشهور فقها، در فرض سرایت به عضو، جانی محکوم به دیهٔ آن و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص نفس است و در هر دو فرض باید دیهٔ جنایتِ عفوشده به جانی مسترد شود. تنها تفاوت دیدگاه دوم با قول نخست عدم لزوم رد دیهٔ جنایت عفوشده در فرض سرایت به نفس است. دیدگاه سوم، عفو از جنایت را بهمنزلهٔ عفو از سرایت نیز دانسته و جانی را درقبال سرایت بعدی مسئول نمیداند. بر اساس دیدگاه برگزیده، اگر سرایت مقصودِ جانی باشد یا وسیلهٔ ارتکاب جرم نوعاً سبب سرایت باشد، جانی در قبال سرایت محکوم به قصاص است، وگرنه در صورت سرایت به نفس، رد دیهٔ جنایت عفوشده نیز واجب نیست. نوشتار حاضر ضمن تحلیل مبانی فقهیِ مسئله، نقد مدلّل و ابتکاری اقوال و پاسخ به اشکالات مطرحشده، اصلاح مواد قانونی مربوط را بر اساس دیدگاه اخیر همراه با ملاحظات مطرحشده دربارهٔ آن پیشنهاد میکند.

واژگان کلیدی: گذشت، حقالناس، دیه، مسئولیت، جانی، مجنیعلیه.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 54, No. 1: Issue 128, Spring 2022, p.157-176

Online ISSN: 2538-3892 Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 26-08-2020 Revise Date: 19-10-2020 Accept Date: 19-01-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677 Article type: Original Research

The Precept of Spread of the Forgiven Crime

Mahdi Movahedi Moheb

Ph.D. Associate Professor, Semnan University (Corresponding Author)

Email: movahedi@semnan.ac.ir

Hassan Pour Lotfallah

Ph.D. Graduate of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Semnan University

Sayyed Sjad Mohammadi

Ph.D. Lecturer, Department of Law, Seraj Higher Education Institute of Tabriz

Abstract

The retaliation punishment is among individual rights which may be waived by the right holder (the victim). The essential question is that what effect does forgiving of the original crime by the victim have on the criminal's criminal responsibility for subsequent spread of the crime to the soul or other organ? According to the view attributed to the famous jurists, in case of spread to an organ, the criminal is sentenced to pay its blood money and in case of spread to the soul, he is sentenced to retaliation and in both cases, the blood money of the forgiven crime should be returned to the criminal. The only difference between the second view and the first opinion is the non-necessity of returning the blood money of the forgiven crime in case of spread to the soul. Under the third view, forgiving the crime is equal to forgiving the spread and the criminal is not responsible for subsequent spread. According to the selected view, if spread is intended by the criminal or the instrument of crime typically causes the spread, the criminal is sentenced to retaliation for spread; otherwise, in case of spread to the soul, returning the blood money of the forgiven crime is not necessary either. The present paper, in addition to analyzing the jurisprudential bases of the issue, reasoned and innovative criticism of opinions and answering the raised problems, proposes the modification of legal provisions based on the latter view with the raised considerations about it.

Keywords: Forgiveness, Individual Rights, Blood Money, Responsibility, Criminal, Victim

مقدمه

پس از وقوع جنایتی که توسط مجنی‌علیه گذشت شده، ممکن است جنایت اولیه به عضو دیگر یا نفس مجنی‌علیه سرایت کند و سبب تلف عضو یا نفس وی شود. سرایت آن است که زخمِ وارد بر مجنی‌علیه بهبود نیابد و بیش از اندازهٔ مدنظر جانی، زیان برساند؛ مثلاً دست کسی را قطع می‌کند و او در اثر خونریزیِ بسیار کشته می‌شود یا انگشت کسی را قطع می‌کند و در اثر پیشرفت زخم، به‌ناچار دست او را قطع می‌کنند (خاوری و همکاران، ۱۸۵). پرسش مطرح‌شده در این مقام آن است که بخشش جنایت اولیه، چه آثاری بر سرایت ناشی از آن جنایت دارد یا چه تأثیری بر مسئولیت کیفری جانی در قبال سرایت ایجادشده دارد؟ باتوجه‌به آنکه وقوع این فرض در عالم خارج بسیار محتمل است، امکان طرح این مسئله در محاکم قضایی نیز بسیار زیاد خواهد بود. همچنین، باتوجه‌به اختلاف مبنایی فقیهان درحکم فقهی این مسئله، از سوی دیگر نگارندگان بر آن شدند تا با استقرای نظرات فقیهان و استقصا در فهم و تحلیل مبانی و ادلهٔ هریک و نیز اعتبارسنجی مبانیِ فقهی مسئله، حکم فقهی آن را بررسی کنند. ناگفته پیداست که اگر مجنی‌علیه قبل از بهبودی جنایت، آن را عفو کند، جنایت وارده نیز بدون سرایت بهبود یابد، اختلافی در این نیست که عفو در جنایت عمد سبب سقوط قصاص و در جنایات خطای محض یا شبه‌عمد سبب سقوط دیه است (علامه‌حلی، قواعد الاحکام، ۶۳۷/۳؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). این مطلب در میان فقهای اسلام، امری پذیرفته است، هرچند به مزنی از فقیهان اهل‌سنت نسبت داده شده که بخشش قبل از بهبودی جنایت، موجد اثر نیست و استقرار جنایت با بهبودی کامل آن است. ازاین‌رو، عفو قبل از بهبودی اعتباری ندارد (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). البته این قول چندان موجه نیست؛ ازاین‌رو که به‌محض وقوع جنایت، حق مقابله به مثل برای مجنی‌علیه ثابت می‌شود (علامه حلی، مختلف الشیعة، ۴۶۴/۹) که مجنی‌علیه با عفو خود، در واقع همان حق ثابت‌شده را اسقاط کرده و عدم بهبودی جنایت، مانع از اسقاط آن نخواهد بود. ازاین‌رو، فقیهان امامی بدون هیچ اختلافی، چنین عفوی را موجب سقوط مسئولیت می‌دانند و در این زمینه ادعای اجماع نیز کرده‌اند (شهید ثانی، ۳۰۸/۱۵). صاحب‌جواهر نیز بعد از نقل دیدگاه اقلیت فقیهان عامه، با این عبارت که «این حکم، مخالف کتاب، سنت و اجماع است» آن را ناموجه دانسته است (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). بنابراین، بی‌تردید اگر مجنی‌علیه قبل از بهبودیِ کامل جنایت، جانی را عفو کند و جنایت نیز بدون تسری، بهبود یابد، این عفوِ مجنی‌علیه سبب سقوط مجازات جنایت و رهایی جانی از مسئولیت کیفری آن می‌شود. اما آنچه در نوشتار حاضر محور بحث قرار می‌گیرد، فرضی است که پس از عفو جنایت از سوی مجنی‌علیه، سرایت ایجاد شده و به تلف عضو یا نفس می‌انجامد. این مسئله در منابع فقهی امامیه راجع به جنایت بر انگشت مطرح شده است؛ شخصی انگشت کسی را قطع می‌کند و بعد از اینکه مجنی‌علیه او را عفو کرد، جراحت انگشت به دست مجنی‌علیه یا نفس وی سرایت می‌کند. دربارهٔ حکم فقهی این مسئله، دیدگاه‌های مختلفی در فقه امامیه مطرح شده است

که در این مجال پس از طرح و نقد دلایل آن‌ها و پاسخ ابتکاری به اشکالات، به جمع‌بندی مسئله می‌پردازیم.

در خصوص نگاه فقه سنی به مسئله نیز در برخی منابع اهل‌سنت همچون کتاب «القصاص و الدیات فی الشریعة الإسلامیة»، نظر ابوحنیفه در خصوص موضوع این مقال این‌گونه ترسیم شده است: «... و إن سری الجرح إلی نفس المجنیعلیه فأزهقها و مات، فإن کان عفو المجنیعلیه کان بلفظ الجنایة أو بلفظ الجراحة و ما یحدث منها صحّ العفو و لاشیء علی الجانی، لأنّ لفظ الجنایة تناول القتل، و کذلک الجراحة و مایحدث منها فکان ذلک عفواً عن القتل فیصح. و إن کان عفوه بلفظ الجراحة و لم یذکر و مایحدث منها لم یصح العفو ... »؛ در صورت سرایت جراحت به نفس مجنی‌علیه و مرگ وی، اگر عفو به لفظ جنایت باشد (یعنی مجنی‌علیه بگوید: جنایت را عفو کردم) یا اینکه با لفظ جراحت بوده و بگوید: جراحت و آنچه از آن ایجاد می‌شود را عفو کردم، در این دو فرض، عفو صحیح بوده و جانی در قبال سرایت، مسئولیتی ندارد؛ زیرا لفظ جنایت و همچنین لفظ جراحت و آنچه از آن ایجاد می‌شود، شامل قتل هم می‌شود. بنابراین این فروض، عفو از قتل بوده و صحیح است. اما اگر عفو با لفظ جراحت بوده و آنچه از آن ایجاد می‌شود را نگوید، عفو صحیح نیست... (زیدان، ۱۱۸). دلیلی که ابوحنیفه بر این قول ارائه می‌کند آن است که مجنی‌علیه از قطع یا جراحت، عفو کرده؛ اما قطع و جرح، غیر از قتل است. بنابراین، قتل، مدنظر عفوکننده نبوده و هریک از قطع، جرح و قتل، پی‌آمد مخصوص به خود را (حسب مورد، قطع ، ارش، قصاص یا دیه) دارد و عفو یکی از دو چیز متفاوت، عفو از دیگری به حساب نمی‌آید... البته به‌واسطهٔ ایجاد شبهه، به جای قصاص، دیه واجب می‌شود (همان، صص۱۱۸تا۱۱۹). از نگاه شافعیه و حنابله، اگر جنایت از مواردی است که قصاص در آن واجب است (مثل قطع کفّ)، در صورت سرایت پس از عفو، قصاص نفس واجب نمی‌شود؛ زیرا قصاص، تبعیض‌بردار نیست و اگر در بخشی از نفس به‌واسطهٔ عفو، ساقط شده، در تمام آن ساقط خواهد بود و اگر جنایت از مواردی است که قصاص در آن واجب نمی‌شود (مثل جراحت جائفه)، در صورت سرایت به نفس پس از عفو، قصاص واجب می‌شود (همان، صص۱۲۰و ۱۲۳).

البته در خصوص سابقهٔ قانونگذاریِ این مسئله باید گفت: این مورد از خلأهای قوانین پیشین (قانون راجع به مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۶۱ و نیز قانون مصوب ۱۳۷۰) به شمار می‌رفت که در مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بدان پرداخته شد. در این نوشتار، ضمن تبیین دیدگاه‌های موجود و بررسی مبانی و نقد دلایل هریک، به تبیین مستدل نظر برگزیده و پیشنهاد اصلاح مواد پیش‌گفته براساس آن می‌پردازیم.

۱. دیدگاه نخست: تفصیل بین سرایت عضوی و نفسی

گروهی از فقیهان در حکم سرایت بعدیِ جنایت عفوشده، میان سرایت جنایت به عضو و نفس، قائل به تفصیل شده و حکم متفاوتی برای هریک پیش‌بینی کرده‌اند که به هر دو فرض مسئله به تفکیک می‌پردازیم.

۱. ۱. سرایت به عضو

قائلان این دیدگاه بر این باورند که اگر شخصی انگشت کسی را قطع کند و مجنی‌علیه این جنایت را عفو کند و سپس، جنایت ارتکابی به دست مجنی‌علیه سرایت کند، در این صورت برای مجنی‌علیه دیهٔ دست ثابت می‌شود، اما دیهٔ انگشتی که قبلاً عفو شده است از دیهٔ دست کم می‌شود. به‌دیگر سخن، مجنی‌علیه مستحق دریافت دیهٔ دست بدون دیهٔ انگشت است (شهید ثانی، ۳۰۷/۱۵؛ علامه‌حلی، ارشاد الاذهان، ۲۱۲/۲). عده‌ای به‌قدری این دیدگاه را در فقه امامیه مشهور دانسته‌اند که بر آن ادعای اجماع نیز کرده‌اند (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). در واقع، مطابق این دیدگاه، عفو قبلی مجنی‌علیه فقط در خصوص اصل جنایت (قطع انگشت) که موقع عفو ثابت شده است، مؤثر است، اما راجع به سرایت بعدی تأثیری ندارد و جانی در قبال سرایت جنایت به دست مجنی‌علیه، محکوم به دیه خواهد بود که البته دیهٔ انگشتی که مجنی‌علیه قبل از سرایت عفو کرده است، از دیهٔ دست کسر می‌شود.

ادلهٔ دیدگاه سرایت جنایت به عضو: عمده دلیل فقهی این دیدگاه در فرض سرایت جنایت به عضو این است که ازآنجاکه مجنی‌علیه هنگام عفو جانی، جنایتی را عفو کرده که فی‌الحال ثابت بوده که عبارت است از قطع انگشت، بنابراین ایجاد سرایت به عضو پس از عفو مجنی‌علیه، در واقع جنایتی جدید به شمار می‌آید که ارتباطی به جنایت اولیهٔ عفوشده ندارد (همان، ٤٢٤)؛ ازاین‌رو عفو جنایت موجود، مستلزم عفو صدمات بعدی نیست؛ هرچند صدمات بعدی ناشی از آن و نتیجهٔ سرایت همان جنایت باشد. محقق اردبیلی متأثر از همین اندیشه، در فرض سرایت به عضو می‌نویسد: «عفو از قطع انگشت، مستلزم عفو از سرایت به دست که بعداً ایجاد شده، نیست؛ زیرا مجنی‌علیه، جنایت واقع‌شده (قطع انگشت) را عفو کرده است، نه آنچه که بر آن مترتب می‌شود» (مقدس اردبیلی، ١٤٠/١٤). بنابراین، جانی در قبال این سرایت، ضامن است و باید دیهٔ دست مجنی‌علیه را بعد از کسر دیهٔ انگشت (که عفو شده) بپردازد.

۱. ۲. سرایت به نفس

ممکن است شخصی عضوی از اعضای کسی را قطع کند و مجنی‌علیه پیش از بهبودی کامل، جانی را عفو کند، سپس جنایت به جان مجنی‌علیه سرایت کند و موجب مرگ وی شود. در این فرض، به مشهور فقیهان منتسب است که اگر پس از عفو مجنی‌علیه، سرایتِ ناشی از جنایت عفوشده موجب مرگ مجنی‌علیه شود، برای اولیای دم حق قصاص نفس ثابت است؛ اما پیش از استیفای این حق باید دیهٔ عضو عفوشده را به جانی بپردازد؛ زیرا آن از سوی مجنی‌علیه عفو شده است و اگر طرفین، قصاص نفس را با دیه مصالحه کنند؛ دیهٔ عضوی که قبلاً عفو شده است از دیهٔ نفس کسر می‌شود. نخستین‌بار شیخ طوسی در کتاب خلاف، این دیدگاه را مطرح ساخته و دیگر فقیهان نیز آن را پذیرفته‌اند. وی تصریح می‌کند: «اگر کسی انگشت دیگری را قطع کند و مجنی‌علیه آن را عفو کرده و سپس به نفس مجنی‌علیه سرایت کند، قصاص نفس برای ولیّ مقتول

ثابت شده و واجب است دیۀ انگشتی که مجنی‌علیه آن را عفو کرده به جانی پرداخت شود و اگرِ ولیّ مقتول (با مصالحه) دیه بگیرد، با کسر دیۀ انگشت، دیۀ نفس را از جانی می‌گیرد» (۲۰۸/۵). همچنین، شهید اول نیز دراین‌باره می‌گوید: «اگر شخصی که انگشتش قطع شده، قبل از بهبودی جنایت، آن را عفو کند و سپس به نفس مجنی‌علیه سرایت کند، برای ولیّ مقتول بعد از رد دیۀ انگشت، حق قصاص نفس ثابت است» (۳۹۸). فقیهان دیگری نیز قائل به همین دیدگاه شده‌اند (شهید ثانی، ۳۰۹/۱۵؛ صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲؛ ابن‌شجاع قطان، ۵۷۱/۲). بنابراین، مطابق این دیدگاه، عفو مجنی‌علیه، تنها در خصوص جنایت موجودِ در حال عفو مؤثر است؛ نه جنایتی که در اثر سرایت بعدی ایجاد شده است. بر این اساس، اولیای دم پس از پرداخت دیۀ عضو عفوشده، استحقاق قصاص جانی را دارند.

ادلۀ دیدگاه سرایت جنایت به نفس

الف. عموم آیات سلطنت و قصاص: عمده ادلۀ استنادی این دیدگاه، آیات شریفه‌ای چون «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) یا آیۀ شریفۀ «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ...» (مائده: ۴۵) است که قائلان این دیدگاه به آن‌ها استناد کرده‌اند (طوسی، ۲۰۸/۵). تبیین استدلال به این شکل است که از یک‌سو با قتل هر شخص، برای ولیّ مقتول، استیلای مقابله به مثل را قرار داده و از سوی دیگر، برای برقراری عدالت و انصاف قضایی، در مقابل قتل نفس، قصاص نفس را برای ولیّ مقتول مشروع دانسته است. در مسئلۀ پیش‌رو نیز هرچند سرایت و مرگ مجنی‌علیه بعد از عفو، واقع شده است، اما ازآن‌رو که ناشی از جنایتی ناحق است، مسئلۀ محل بحث مشمول آیات شریفۀ فوق خواهد بود که در مقابل قتل نفس، قصاص جانی را مشروع دانسته است. ازاین‌رو، در صورت سرایت جنایت عفوشده به نفس مجنی‌علیه، اولیای دم حق قصاص جانی را دارند.

ب. عدم امکان عفو ما لم یجب: تبیین این استدلال به این شکل است که قتلی که در اثر سرایت جنایت عفوشده رخ داده است، در واقع قتلی عمد به شمار می‌رود که مستوجب قصاص است و عفو سابقِ مجنی‌علیه موجب سقوط قصاص نفس نیست؛ زیرا این عفو ناظر به جنایتی است که موقع عفو ثابت بوده است؛ حال آنکه سرایت به نفس در زمان عفو ثابت نبوده و بعداً ایجاد شده است (حلی، ۶۴۰/۴؛ صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲). در واقع طبق این استدلال، قتل بعدی ناشی از سرایت، جنایتی مستقل محسوب می‌شود که به‌دلیل عدم وجود آن در زمان عفو، متأثر از حکم جراحت سابق نمی‌شود؛ چراکه به‌نوعی به اسقاط ما لم‌یجب می‌ماند. بنابراین، عفو جراحت قبلی در خصوص قتل بعدی مؤثر نخواهد بود.

ج. اجماع منقول: بر این دیدگاه از سوی برخی ادعای اجماع شده است. شیخ طوسی در کتاب خلاف بعد از ذکر حکم این مسئله، با عبارت «علیه اجماع الفرقة وأخبارهم» راجع به این دیدگاه ادعای اجماع کرده است (۲۰۸/۵). صاحب جواهر الکلام نیز راجع به این حکم، هرگونه خلاف و اشکال را نفی کرده و معتقد

است: اگر مجنی‌علیه بعد از قطع انگشت، جانی را عفو کند و سپس جنایت به جان مجنی‌علیه سرایت کند، حق قصاص نفس برای ولیّ مقتول ثابت است، هیچ اشکال و خلافی در میان فقیهان امامیه در این زمینه وجود ندارد.[۱] (٤٢٧/٤٢). بنابراین، اجماع مطرح‌شده نیز یکی از ادلهٔ استنادی مشهور محسوب می‌شود که برای اثبات این دیدگاه استناد شده است.

د. تناظر عفو با قصاص پیش ازسرایت: دلیل استنادی مشهور این است که حکم فقهی بخشش قبل از ایجاد سرایت، همچون حکم قصاص قبل از ایجاد سرایت است (شهید ثانی، ٣٠٨/١٥)؛ چراکه مجنی‌علیه حق قصاص فوری جانی را داشته است، هرچند افضل آن است که تا بسته‌شدن زخم صبر کند (علامه حلی، مختلف الشیعة، ٤٦٤/٩). بر این اساس، همان‌طور که در فرض جنایت بر عضو درصورتی‌که پس از استیفای قصاص از سوی مجنی‌علیه، جنایت عضوی به جان مجنی‌علیه سرایت کرده و موجب مرگ وی شود، قصاص عضو موجب سقوط قصاص نفس نیست. در مسئلهٔ محل بحث نیز حکم عفو قبل ازسرایت به نفس، عیناً نظیر قصاص قبل از سرایت است و باید گفت: عفو پیش از سرایت، موجب سقوط قصاص نفس نمی‌شود.

البته گفتنی است که فقهای مشهور باوجود آنکه بر اساس ادلهٔ یادشده حکم به قصاص شخص جانی در قبال قتل ناشی از سرایت کرده‌اند، اما از سوی دیگر، مسئلهٔ محل بحث را با مسئلهٔ قتل شخص ناقص توسط فرد کامل قیاس کرده و معتقدند: ازآن‌رو که قصاص عضو با عفو سابق مجنی‌علیه ساقط شده است، این مسئله نظیر مسئلهٔ جنایت شخص کامل بر شخص ناقص است که در آن قصاص شخص کامل توسط شخص ناقص در صورتی ممکن است که مازاد دیهٔ شخص کامل به وی پرداخت شود (حلی، ٦٤٠/٤؛ صاحب‌جواهر، ٤٢٧/٤٢). بنابراین، در این مورد نیز قصاص نفس جانی در صورتی جایز است که قبل از استیفای آن، دیهٔ عضو عفوشده به جانی پرداخت شود.

۱. ۳. نقد و بررسی دیدگاه نخست

بنا بر آنچه گفته شد مطابق دیدگاه منتسب به مشهور، اگر بعد از عفو مجنی‌علیه، جنایت اولیه به عضو یا نفس مجنی‌علیه سرایت کند و موجب تلف عضو یا نفس وی شود، در فرض تلف عضو، جانی محکوم به دیه و در فرض تلف نفس، محکوم به قصاص نفس خواهد بود که در هر دو فرض باید دیهٔ عضو عفوشده به جانی مسترد شود. در واقع، این قول در حکم فقهی این مسئله، میان سرایت عضوی و سرایت جانی، قائل به تفصیل شده و گویا در فرض سرایت به عضو، جنایت را غیرعمد دانسته و جانی محکوم به دیه عضو شده است؛ اما در فرض سرایت به نفس، جنایت عمدی محسوب شده و جانی محکوم به قصاص نفس می‌شود. ملاحظهٔ وارد به این دیدگاه آن است که برای این تفصیل، دلیل موجهی از سوی قائلان به آن مطرح نشده‌است؛ چراکه اگر سرایت ایجادشده، عمد محسوب شود، بدون تفصیل بین سرایت عضوی و نفسی، بنا بر اصل جانی باید

---

۱. «و لو سرت الجنایة الإصبع التی فرض العفو عنها إلی نفسه، کان للولی القصاص فی النفس بلاخلاف وإشکال فیه عندنا» (صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲).

حسب مورد، محکوم به قصاص عضو یا نفس شود و اگر سرایت، غیرعمد محسوب شود، در هر دو فرض باید حسب مورد، محکوم به دیۀ عضو یا نفس شود.

یکی از فقیهان معاصر دراین‌باره معتقد است: اگر سرایت وارده، به‌سبب اتفاقی‌بودن، غیرعمد محسوب شود، در هیچ‌یک از دو فرض (سرایت عضوی و نفسی) موجب قصاص نیست و اگر سرایت به‌دلیل آنکه مقصود جانی بوده یا به این دلیل که وسیلۀ ارتکاب جرم نوعاً سرایت‌آور بوده، عمد محسوب شود، در هر دو فرضِ یادشده موجب قصاص است[1] (تبریزی، ۳۳۶). بنابراین، محمل صحیحی برای تفصیل یادشده در قول مشهور مطرح نشده است.

اشکال و پاسخ: ممکن است در توجیه و تعلیل تفصیل یادشده در دیدگاه نخست گفته شود: در فرض سرایت به عضو، استمرار عفو مجنی‌علیه همچنان مفروض است، ولی در فرض سرایت بر نفس، ولیّ‌دم وارد میدان می‌شود و حق قصاص را مطالبه می‌کند، نه آنکه استمرار عفو قبلی مطرح باشد.

چه‌بسا در پاسخ، بتوان گفت: فرض اینکه چه کسی در این مسئله مستحق مطالبۀ قصاص یا دیه است؛ فرقی در حکم مسئله ایجاد نمی‌کند؛ زیرا چه در فرض سرایت به عضو و چه نفس، اگر منظور مجنی‌علیه از عفو سابق فقط جنایت موجود باشد، نه سرایت بعدی، این پرسش مطرح خواهد شد که حکم سرایت بعدی چیست؟ اما اگر منظور مجنی‌علیه از عفو جنایت سابق، مجموع جنایت موجود و سرایت بعدی ناشی از آن باشد، طبعاً جانی نباید راجع به جنایات بعدیِ ناشی از سرایت، محکوم به قصاص باشد؛ چراکه بر اساس قاعدۀ «الساقط لایعود» حق قصاصی که مجنی‌علیه پیش‌تر با اختیار خود ساقط کرد، دیگر قابل مطالبه نیست. بنابراین ملاک حکم، نوع عفو مجنی‌علیه است و به نظر می‌رسد اینکه فی‌الحال چه کسی، خودِ مجنی‌علیه یا ولیّ‌دم در مقابل سرایت بعدی حق مطالبه دارد، نمی‌تواند فارق حکم مسئله باشد.

۲. دیدگاه دوم

قائلان این دیدگاه در مسئلۀ سرایت بعدیِ جنایت عفوشده، در فرض سرایت به عضو، همانند دیدگاه منتسب به مشهور معتقدند که جانی در قبال سرایت ایجادشده، محکوم به دیۀ عضو است و دیۀ جنایت عفوشده از دیۀ عضو کسر خواهد شد. اما در فرض سرایت به نفس برخلاف نظر مشهور، اولیای‌دم را بدون لزوم پرداخت مقدار دیۀ جنایت عفوشده، مستحق قصاص جانی می‌دانند. علامه حلی با محل اشکال‌دانستن دیدگاه مشهور مبنی‌بر مشروط‌کردن قصاص نفس بر استرداد دیۀ جنایت مورد عفو، به این دیدگاه ابراز تمایل کرده است[2] (قواعد الأحکام، ۳۶۷/۳). امام خمینی نیز دربارۀ اینکه اگر کسی انگشت دیگری را قطع کند و مجنی‌علیه آن

---

۱. «لایخفی ما فیه، فإنّه إذا کانت السرایة اتفاقیة فلاتوجب القصاص لا في الأطراف و لا في النفس، و إنّما توجب الدیة، و إن کانت الجنایة بقصد السرایة أو کونها بآلة تسري عادة یثبت القصاص بالسرایة في الأطراف و في النفس؛ لصدق کونها جنایة عمدیة» (تبریزی، ۳۳۶).

۲. «لوسرت الی النفس کان للولی القصاص فی النفس بعد ردّ ما عفی عنه، علی اشکال» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۶۳۷/۳).

را عفو کند و سپس این جنایت به نفس مجنی‌علیه سرایت کند، در اینکه آیا قبل از قصاص جانی، پرداخت دیه انگشت عفوشده بر اولیای دم واجب است یا خیر؟ می‌نویسد: «فیه اشکال بل منع» (۵۵۲/۲). در واقع این دیدگاه از یک سو مطابق دیدگاه مشهور است؛ یعنی در فرض سرایت عضوی، جانی را بعد از کسر جنایت عفوشده، محکوم به پرداخت دیهٔ عضو می‌داند و از سوی دیگر، در فرض سرایت نفسی، ازاین‌رو که اولیای دم را بدون ردّ دیهٔ جنایت مورد عفو مستحق قصاص جانی می‌داند، مخالف دیدگاه مشهور است.

۲. ۱. دلیل دیدگاه دوم

عمده دلیل ارائه‌شده مبنی‌بر عدم وجوب استرداد دیهٔ جنایت عفوشده در فرض سرایت به نفس این است که از یک سو عضو انسان، داخل در ماهیت نفس وی است؛ ازاین‌رو حکم مسئلهٔ محل بحث مثل حکم مسئلهٔ قصاص شخص کامل در مقابل ارتکاب قتل کسی است که دستش به‌وسیلهٔ دیگری یا آفتی قطع شده‌است؛ یعنی همان طور که اگر فرد سالمی کسی را که دستش در اثر جنایت دیگر یا آفتی قطع شده، به قتل برساند، درصورتی‌که اولیای دم قصاص را اختیار کنند، لازم نیست دیهٔ یک دست را به وی پرداخت کنند، در مسئلهٔ محل بحث نیز همین حکم جاری است. بنابراین در دلیل عدم لزوم رد دیهٔ عضو عفوشده گفته می‌شود: «فلعله من دخول الطرف فی النفس، فهو کقتل کامل بمن قطع یدَه غیرُه أو تلف بآفة» (صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲) و از سوی دیگر، حکم مسئلهٔ محل بحث همچون سرایت بعد از قصاص است؛ یعنی همان گونه که اگر کسی انگشت شخصی را قطع کند و پس از قصاص انگشت، جنایت اولیه سرایت به نفسِ مجنی‌علیه کند؛ به‌رغم ثبوت قصاص نفس برای اولیای دم، پرداخت دیهٔ عضو قصاص‌شده واجب نیست؛ در مسئلهٔ محل بحث نیز چنین است[۱] (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). در واقع در این استدلال، مستدل مسئلهٔ محل بحث را با مسئلهٔ قصاص شخص کامل در مقابل شخص ناقص‌العضوی که یکی از اعضایش در اثر جنایت دیگر یا به‌سبب آفتی تلف شده است یا با مسئلهٔ سرایت بعد از قصاص، همسان محسوب کرده است و ازآنجاکه در این دو مسئله، موقع استیفای قصاص نفس برای اولیای دم رد دیهٔ مازاد واجب نیست، به‌سبب تشابه نزدیک این دو مسئله با مسئلهٔ محل بحث در این ملاکِ کلی که عضو انسان، داخل در ماهیت نفس او است؛ در این مسئله نیز می‌توان حکم به عدم وجوب پرداخت دیهٔ جنایت عفوشده قبل از استیفای قصاص نفس کرد.

۲. ۲. نقد و بررسی دیدگاه دوم

این دیدگاه ازآن‌رو که در سرایت جنایت به نفس، قصاص جانی را مشروط به پرداخت دیهٔ جنایت مورد عفو نمی‌داند، قابل دفاع است؛ اما ازاین‌رو که، میان سرایت عضوی و نفسی قائل به تفصیل شده است و در سرایت به عضو، جانی را محکوم به دیه و در سرایت به نفس، محکوم به قصاص کرده، درخور نقد به نظر می‌رسد؛ چراکه اگر سرایت، عمد محسوب شود، در هر دو فرض (سرایت به عضو و نفس) باید موجب

---

۱. «لأنّه بمعفوه عنه کأنّه اقتص منه، فکما لایغرم لوسری الجرح بعد اقتصاصه عوضه فیقتله بالسرایة من غیرردّ لما استوفاه فکذا المقام» (صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲).

قصاص باشد و اگر غیرعمد به شمار آید، در هر دو فرض، موجب دیه. بنابراین برای تفصیل یادشده وجهی به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر، نمی‌توان به‌طور مطلق در فرض سرایت به عضو، جانی را محکوم به دیه کرد؛ همان‌طور که در فرض سرایت به نفس نیز نمی‌توان جانی را به‌طور مطلق محکوم به قصاص دانست، بلکه محکومیت جانی به دیه یا قصاص، در هر دو فرض مسئله، نسبی است؛ به این معنا که اگر سرایت، عمدی محسوب شود، جانی محکوم به قصاص و اگر غیرعمد به شمار آید، محکوم به پرداخت دیه است[1] (تبریزی، ۳۳۶). بنابراین، حکم مطلق نیز خالی از اشکال نیست.

۳. دیدگاه سوم

بر اساس این نظر، اگر شخصی به عضوی از اعضای کسی جنایتی وارد کند و مجنی‌علیه، جنایت وارده را عفو کند و سپس در اثر سرایت ناشی از همین جنایت، عضو دیگر مجنی‌علیه تلف شود یا در اثر سرایت به نفس بمیرد، این احتمال هست که قصاص عضو و قصاص نفس ساقط شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴)؛ یعنی نه در فرض سرایت جنایت مورد عفو به عضو دیگر، مجنی‌علیه استحقاق قصاص عضو جانی را داشته باشد، نه در صورت سرایت به نفس، اولیای دم حق قصاص داشته باشند.

۳. ۱. مبانی فقهی دیدگاه سوم

الف. تبعیت ضمان سرایت از ضمان اصل: درصورتی‌که اصل جنایت توسط مجنی‌علیه عفو شود، آثارش نیز به‌تبع آن عفو می‌شود. بنابراین، جانی در قبال سرایت ناشی از جنایت اولیه ضامن نخواهد بود. ازاین‌رو، محقق اردبیلی در تعلیل عدم قصاص عضو یا نفسِ ناشی از سرایت بعد از عفو می‌نویسد: «لأنّه قد عفا عن هذه الجناية فصار ماثبت بها ساقطاً و باقی أثره أيضاً معفو تبعاً، لأنّه غير مضمون حينئذ؛ ازآنجاکه (مجنی‌علیه) این جنایت را عفو کرده، پس آنچه که با این جنایت ثابت شده، ساقط می‌شود و اثر به‌جامانده از این جنایت نیز به‌تبع اصل جنایت، مورد عفو خواهد بود؛ زیرا در آن صورت، اثر به‌جامانده از این جنایت غیرمضمون است» (همان، ۱۴۱). در واقع، این استدلال مبتنی بر این حکم فقهی است که ضمان سرایت تابع ضمان اصل جنایت است. اگر اصل جنایت، مورد ضمان باشد، سرایت ناشی از آن نیز ضمانت‌آور است و هرگاه اصل جنایت مورد ضمان قرار نگیرد، سرایت ناشی از آن نیز به‌تبع، محکوم به ضمان نیست (صاحب‌جواهر، ۴۱۲/۴۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۱۴/۱۴).۲ درمسئلۀ محل بحث نیز ازآنجاکه اصل جنایت به‌دلیل آنکه عفو شده است، مضمون نیست؛ سرایت ناشی از آن نیز غیرقابل ضمان است.

---

۱. «من أنّ في الجراحة بقطع الاصبع فيما لو سرت إلى النفس يثبت القصاص على إطلاقه، غيرصحيح، فإنّه إنّما يكون كذلك إذا كانت السراية مقصودة للجاني أو كانت السراية إلى النفس أمرا عاديا غالبياً، و إلّا فعلى الجاني الدية كما أنّه فيما كانت السراية إلى الكفّ اتفاقية يثبت ديتها و إلّا ثبت القصاص في الكفّ» (تبريزی، ٣٣٦).

۲. و حينئذ فلا يضمنها أي السراية لو لم يضمن الجناية لأن ما لايضمن أصله لاتضمن سرايته (صاحب‌جواهر، ٤١٢/٤٢)؛ فضمان سرايته تابع لضمان أصله (مقدس اردبيلی، ١١٤/١٤).

این استدلال، به برخی از فقیهان اهل‌سنت نیز نسبت داده شده است: «... و عند أبی‌یوسف و محمّد یصحّ العفو و لاشیء علی القاتل. وجه قولیهما أنّ السرایة إلی النفس أثر الجراحة و العفو عن الشیء یکون عفوا عن أثره کما إذا قال عفوت عن الجراحة و ما یحدث فیها» (زیدان، ۱۱۸).

ب. تبادر عرفی: هنگامی که مجنی‌علیه به اختیار خود به عفو و گذشت از جنایتِ وارده تصریح می‌کند، تبادر عرفی از این عفو، عفو از مجموع این جنایت و سرایتِ ناشی از آن است. بنابراین، جانی در قبال اصل جنایت و سرایت ناشی از آن ضامن نخواهد بود. محقق اردبیلی در فرض سرایت جنایت عفوشده، درمقام مدلّل‌ساختن قول به عدم‌ثبوت قصاص عضو یا نفس می‌گوید: «لأنّ المتبادر من العفو عن الجنایة، العفو عنها وعن جمیع لوازمها؛ زیرا متبادر از عفو جنایت، عفو از آن و از جمیع لوازم آن است» (مقدس اردبیلی، ۱٤۰/۱٤). این استدلال، حاوی این نکته است که اگر این مسئله، بر عرف و اهل زبان عرضه شود، عفو از جنایت را، عفو از خود جنایت و تمام آثار آن به شمار می‌آورند. بر این اساس، جانی در قبال سرایت ایجادشده، محکوم به ضمان نخواهد بود.

۳. ۲. نقد و بررسی ادلهٔ دیدگاه سوم

ادلهٔ این دیدگاه در جای خود، مخدوش و قابل نقد به نظر می‌رسد.

الف. قائلان این دیدگاه برای اثبات ادعای خود به این قاعدهٔ مشهورِ فقهی استناد کرده‌اند که هرگاه اصل جنایت غیرقابل ضمان باشد، سرایت ناشی از آن نیز غیرمضمون است، حال آنکه در مسئلهٔ محل بحث وجهی برای استناد به این قاعدهٔ فقهی وجود ندارد؛ چراکه منظور از غیرقابل ضمان‌بودن اصل جنایت در این قاعدهٔ فقهی آن است که اصل جنایت، فی‌نفسه و از ابتدای ارتکاب، غیرقابل ضمان باشد؛ مانند مجازات‌های حدی و قصاص که از روی استحقاق صورت گرفته است؛ نه جنایاتی که در اصل، محکوم به ضمان است ولی با عفو بعدیِ مجنی‌علیه، ضمان ساقط شده است. ضمن آنکه سقوط ضمان سرایت در مسئلهٔ محل بحث به‌استناد ادعای اطلاق این قاعده نیز به‌وضوح مردود است[۱] (صاحب‌جواهر، ۴۲۸/۴۲)؛ به این معنا که موضوع قاعدهٔ مذکور، متفاوت از موضوع مسئلهٔ محل بحث است و به‌عبارتی تخصصاً از آن خارج است. بنابراین نمی‌توان با استناد به اطلاق این قاعدهٔ فقهی، حکم به عدم ضمان سرایتِ ناشی از جنایت کرد.

ب. نتیجهٔ استناد به تبادر در این مسئله، نه همسو با مدعای مستدل، بلکه در جهت عکس آن است؛ چراکه از نگاه عرف، کاملاً روشن است که چه‌بسا مجنی‌علیه، جنایت وارده را به‌دلیل ناچیزبودن و عدم‌گمان به سرایت بعدی آن، عفو می‌کند و این به‌منزلهٔ عفو جانی راجع به سرایت ناشی از آن نخواهد بود. در واقع، اگر مجنی‌علیه از ابتدا بداند که جنایت اولیه، سبب سرایت به عضو یا جانش خواهد شد، چه‌بسا هرگز جانی

---

۱. «فان کون الجرح غیرمضمون بالعفو لایقتضی عدم الضمان بالسرایة و ما اشتهر من أنّ غیرالمضمون لاتضمن سرایته انّما هو فی غیرالمضمون ابتداء کالواقع بحق مثلاً، و دعوی اقتضاء الاطلاق ذلک واضحة المنع» (صاحب‌جواهر، ٤۲۸/٤۲).

را عفو نمی‌کند. بنابراین، متبادر عرفی از عفو جنایت اولیه، نه‌تنها عفو از سرایت ناشی از آن جنایت نیست، بلکه عکس آن به ذهن متبادر می‌شود.

ج. از سوی دیگر، تعمیم اعتبار عفو از جنایت اولیه به تمام آثار آن، ازجمله سرایت بعدی، در بسیاری موارد موجب هدررفتن خون یک انسان خواهد بود که با مبانی شرعی که نهایت مداقه و احتیاط را در مسائل مربوط به نفوس و دماء مصروف دارد (کلینی، ۲۷۱/۷)، نامتناسب است.

٤. تبیین نظر برگزیده

این دیدگاه، قول به‌تفصیل است؛ به این بیان که اگر شخصی در خصوص عضوی از اعضای کسی مرتکب جنایت شود و مجنی‌علیه پیش از بهبودیِ کامل، جانی را ببخشد و سپس جنایت وارده به عضو یا نفس مجنی‌علیه سرایت کند، اگر هنگام ارتکاب جنایت، سرایت بعدی، مقصود جانی بوده یا اینکه غالباً منجر به سرایت شود، در این صورت، جانی در قبال سرایت بعدی، حسب مورد محکوم به قصاص عضو یا نفس خواهد بود. اما اگر سرایتِ ایجادشده فاقد هر دو شرط مذکور باشد؛ یعنی مقصود جانی نبوده و جنایت ارتکابی هم غالباً موجب سرایت نمی‌شود؛ بلکه سرایت به عضو یا نفس به‌طور اتفاقی ایجاد شده باشد، در این صورت، جانی در قبال سرایت بعدی بر حسب مورد محکوم به دیهٔ عضو یا نفس می‌شود (خویی، ۲۲۲/۲؛ تبریزی، ۳۳۶؛ وحید خراسانی، ۵۴۵/۳؛ فیاض، ۳۸۲/۳). محقق خویی دراین‌باره می‌نویسد: «اگر شخصی انگشت کسی را قطع نموده و پس از عفو مجنی‌علیه، جنایت انگشت به دست او سرایت کند، در این صورت، قصاص انگشت که مورد عفو قرار گرفته، ساقط می‌شود؛ اما درمورد سرایت به دست اگر سرایت ایجادشده، مقصود جانی بوده یا چنین جنایتی غالباً موجب سرایت می‌شود، حتی اگر مقصود جانی نبوده، قصاص دست ثابت می‌شود. اما اگر سرایت بعدی، مقصود جانی نبوده و ایجاد سرایت نیز اتفاقی بوده باشد، دیهٔ دست ثابت می‌شود. در فرض سرایت به نفس، مجنی‌علیه نیز حکمش مثل حکم سرایت به عضو است»[1] (خویی، ۲۲۲/۲؛ سبزواری، ۵۳/۲۹؛ تبریزی، ۳۳۶)[2].

اشکال و پاسخ: شاید گفته شود که در دیدگاه منتسب به مشهور که در صورت سرایت جنایتِ عفوشده به عضو دیگر، به‌خلاف فرض سرایت به نفس، حکم به ثبوت دیه علیه جانی شده است، در واقع، استمرار تمایل مجنی‌علیه به عفو جانی مفروض دانسته شده است. در پاسخ می‌توان گفت: با تحلیل و بازخوانی منابع فقهی به‌وضوح پیدا است که منظور دیدگاه منتسب به مشهور، مواردی است که عفو مجنی‌علیه تنها ناظر به

---

۱. «لو عفا عن الجناية ثم سرت الى الكفّ سقط القصاص فى الاصبع، و اما فى الكفّ فإن كانت السراية مقصودة للجانى أو كانت تلك الجناية ممّا تؤدّى إلى السراية غالباً و إن لم تكن مقصودة، ثبت القصاص فى اليد. و امّا اذا كانت غيرمقصودة و كانت السراية اتفاقيّة ثبت الدية دون القصاص، و كذلك الحال اذا سرت الى النفس» (خويى، ۲۲۲/۲).

۲. «اذا كانت السراية اتفاقياً فلاتوجب القصاص لا فى الأطراف و لا فى النفس و انّما توجب الدية. و إن كانت الجناية بقصد السراية أو كونها بآلة تسرى عادتاً يثبت القصاص بالسراية فى الأطراف و فى النفس» (تبريزى، ۳۳۶).

جنایت موجود است؛ نه اینکه استمرار عفو سابق مجنی‌علیه به سرایت بعدی، مفروض باشد. مؤید مطلب این است که فقها مسئلهٔ سرایت را در دو فرض بحث کرده‌اند: فرض نخست اینکه، مجنی‌علیه بگوید: جنایت موجود و تمام آثار آن را که سرایت بعدی نیز از آن جمله است، عفو کردم. در این صورت، ازآنجاکه عفو سابق همچنان استمرار دارد، جنایات ناشی از سرایت بعدی هم مشمول عفو قبلی خواهد بود و فرض دوم اینکه، تنها جنایت موجود را عفو کند، اما پس از عفو، جنایت اولیه به عضو یا نفس مجنی‌علیه سرایت کند که مسئلهٔ محل بحث است (شهید اول، ۳۹۸/۴تا۳۹۹؛ ابن‌شجاع قطان، ۵۷۱/۲؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ۳/ ۶۳۷تا۶۳۸)؛ ازاین‌رو عفو جنایتِ موجود، مستلزم عفو صدمات بعدی نیست.

بر اساس این تقسیم‌بندی می‌توان دریافت که در مسئلهٔ محل بحث، استمرار عفو سابق، مفروض این نظر نیست؛ بنابراین توجیه نظر منتسب به مشهور در فرض سرایت به عضو، به اینکه این فقیهان استمرار عفو مجنی‌علیه را مفروض گرفته و ازاین‌رو به پرداخت دیهٔ عضو حکم کرده‌اند نه‌تنها روشن نیست، بلکه با توضیحی که گذشت، دارای محملی چندان موجه و دقیق به نظر نمی‌رسد.

٤. ١. تحلیل مبانی فقهی نظر برگزیده

تحلیل مستند این دیدگاه آن است که درصورتی‌که سرایت ناشی از جنایت از ابتدا مقصود جانی بوده یا چنین جنایتی نوعاً موجب سرایت باشد، به‌لحاظ تحقق شرایط جنایت عمد، سرایت وارده مصداق جنایت عمد بوده و بنا بر اصل، جانی در قبال سرایت، بر حسب مورد محکوم به قصاص عضو یا نفس خواهد بود. در غیر این صورت، به‌دلیل تحقق شرایط جنایت غیرعمد، سرایت بعدی مشمول حکم جنایت غیرعمد قرار گرفته و جانی در قبال سرایت، محکوم به دیه است (خویی، ۲۲۲/۲؛ تبریزی، ۳۳۴)؛ در فرض سرایت به عضو، محکوم به پرداخت دیهٔ عضو و در سرایت به نفس، دیهٔ نفس است.

توضیح آنکه، جنایت عمد بر اساس تعریف فقهی دو مشخصه دارد که با تحقق یکی از آن‌ها جنایت عمد که مستوجب قصاص است، تحقق می‌یابد: مشخصهٔ اول اینکه جانی قصد ارتکاب جنایت ایجادشده را داشته باشد؛ هرچند وسیله‌ای که به کار می‌برد، نوعاً کشنده یا تلف‌کنندهٔ عضو نباشد؛ مشخصهٔ دوم اینکه وسیله‌ای که جانی برای ارتکاب جنایت به کار می‌برد، نوعاً کشنده یا سبب اتلاف عضو باشد؛ هرچند جانی قصد ارتکاب جنایت وارده را نداشته باشد. باوجود یکی از این دو مشخصه، جنایت ارتکابی، عمدی محسوب می‌شود (تبریزی، ۲۷۷؛ خمینی، ٥٤٠/٢).

قانونگذار نیز با پیروی از نظر فقیهان، در قانون مجازات اسلامی (مصوب۱۳۹۲) جنایت عمدی را با همین چهارچوب تعریف کرده است و در مادهٔ ۲۹۰ مقرر می‌دارد: «جنایت در موارد زیر عمدی محسوب می‌شود: الف. هرگاه مرتکب با انجام کاری قصد ایراد جنایت بر فرد یا افرادی غیرمعین از یک جمع را داشته باشد و در عمل نیز، جنایتِ مقصود یا نظیر آن واقع شود، خواه کار ارتکابی نوعاً موجب وقوع آن جنایت یا

نظیر آن بشود، خواه نشود؛ ب. هرگاه مرتکب عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد؛ هرچند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد، ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود».

جنایت شبه عمد نیز در تعریف فقهی خود آن است که جانی، قصد ارتکاب فعل بر مجنی‌علیه را داشته، ولی قصد جنایت وارده (نتیجه فعل) را نداشته و فعل ارتکابی نیز نوعاً موجب آن جنایت نمی‌شود؛ مثل اینکه شخصی بچه‌ای را برای تأدیب، با تازیانه یا امثال آن بزند که نوعاً کشنده نیست و اتفاقاً منجر به قتل وی شود (خمینی، ۵۵٤/۲؛ مجلسی، ٦٧). بنابراین در تعریف جنایت شبه عمد گفته می‌شود: «در قتل یا جرح یا نقص عضو شبیه عمد، مرتکب (عامداً فی فعله) و (مخطأً فی قصده) است؛ بدین ترتیب، از آن جهت که این عمل، به‌دلیل عمد در فعل، به جرم عمدی و به‌دلیل خطا در قصد، به جرم خطئی شبیه است، به آن شبه‌عمد یا خطای شبیه عمد یا عمد شبیه خطا می‌گویند» (میرمحمدصادقی، ١٢٦). در قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) نیز در مادۀ ۲۹۱ به مصادیق جنایت شبه‌عمدی پرداخته است. بند الف مادۀ مذکور مقرر می‌دارد: «جنایت در موارد زیر شبه‌عمدی محسوب می‌شود: الف. هرگاه مرتکب نسبت به مجنی‌علیه قصد رفتاری را داشته، لکن قصد جنایت واقع شده یا نظیر آن را نداشته باشد و از مواردی که مشمول تعریف جنایات عمدی می‌گردد، نباشد...».

در مجموع باید گفت: دیدگاه اخیر ازآن‌رو که مسئله را باتوجه‌به چهارچوب جنایت عمد و شبه عمد تحلیل می‌کند، منطقی به نظر می‌رسد؛ چراکه ممکن است جانی با اطلاع از وضعیت جسمانیِ مجنی‌علیه یا موقعیت زمانی و مکانی وقوع جرم، سرایتِ جنایت را قصد کرده یا ابزاری که در ارتکاب جرم به کار برده است، نوعاً موجب سرایت باشد؛ به‌عنوان‌مثال با چاقوی زهرآلود کسی را مورد ضرب قرار داده که هدفش مرگ مجنی‌علیه در اثر زهر بوده است. بنابراین، نمی‌توان در حکم فقهیِ این مسئله تفصیل نداد؛ همان گونه که مشهور فقیهان، مرتکبِ این اطلاق شده‌اند و در فرض سرایت جنایت به عضو، به‌طور مطلق جانی را محکوم به دیۀ عضو و در فرض سرایت نفسی، مطلقاً محکوم به قصاص نفس کرده‌اند. حال آنکه در هریک از دو فرض مسئله (سرایت به عضو یا نفس) ممکن است با احراز دو شرط مذکور، سرایت بعدی عمد به شمار آید که در این صورت بدون تفصیل میان سرایت به عضو یا نفس، جانی بر حسب مورد محکوم به قصاص عضو یا نفس خواهد بود. همان طور که ممکن است با فقدان دو شرط یادشده، سرایت بعدی غیرعمد محسوب شود که در این صورت نیز بدون تفاوت میان سرایت به عضو یا نفس، جانی بر حسب مورد محکوم به دیۀ عضو یا نفس می‌شود. بنابراین دلیل روشنی که تفصیل میان سرایت جنایت به عضو و سرایت به نفس را توجیه کند به نظر نمی‌رسد؛ به این صورت که در فرض سرایت جنایت به عضو، به‌طور مطلق جانی محکوم به دیه باشد و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص.

۴. ۲. رد دیهٔ جنایت عضو مورد عفو، هنگام قصاص یا دریافت دیه

پرسش مطرح‌شده در این بخش از پژوهش آن است که در فرض سرایت جنایت موردعفو به نفس مجنی‌علیه، آیا اولیای دم هنگام قصاص نفس یا دریافت دیهٔ آن ملزَم به پرداخت دیهٔ عضوی که از سوی مجنی‌علیه بخشیده شده است، هستند؟

مشهور فقیهان، پرداخت دیهٔ عضو عفوشده را پیش از قصاص نفس یا دریافت دیهٔ آن توسط اولیای دم لازم می‌دانند؛ گروه دیگری به عدم لزوم رد دیهٔ عضو عفوشده قبل از قصاص نفس حکم کرده‌اند (خمینی، ۵۵۲/۲؛ تبریزی، ۳۳۶). علامه حلی نیز با محل اشکال‌دانستنِ دیدگاه مشهور مبنی‌بر مشروط‌کردن قصاص نفس به پرداخت دیهٔ عضو عفوشده، به دیدگاه اخیر متمایل است[1] (علامه حلی، قواعدالاحکام، ۳۶۷/۳). به نظر می‌رسد دیدگاه غیرمشهور مبنی‌بر عدم لزوم رد دیهٔ عضوِ عفوشده در فرض سرایت بعدی به نفس مجنی‌علیه، قولی موجه و قابل‌دفاع است؛ چراکه اولاً در صورت سرایتِ جنایتِ موردعفو به نفس مجنی‌علیه، عفو سابق او موجب رفع ضمان نیست؛ به‌دلیل اینکه اگر سرایت بعدی، جنایت عمد به شمار آید، موجب قصاص نفس خواهد بود که حق اولیای دم است، نه مجنی‌علیه. ازاین‌رو، مجنی‌علیه راجع به حق دیگران، امکان دخل و تصرف یا اسقاط ندارد. از سوی دیگر، اگر سرایتِ ایجادشده، غیرعمد محسوب شود، موجب دیه است که گرچه ملک میّت بوده و با آن معاملهٔ ماترک می‌شود، اما با موت مجنی‌علیه ثابت می‌شود. بنابراین، اسقاط سابق مجنی‌علیه، اسقاط مالم یجب خواهد بود (تبریزی، ۳۳۶).

اشکال و پاسخ: شاید این اشکال مطرح شود که این دلیل در واقع بر اتقان دیدگاه منتسب به مشهور دلالت دارد که در فرض سرایت به نفس، قائل به ثبوت قصاص نفس است.

در پاسخ می‌توان گفت: در واقع، این دلیل بر اصل ضمان‌آوربودنِ سرایت بعدی دلالت دارد؛ به این بیان که عفو جنایتِ موجود، موجب رفع ضمان از سرایت بعدی نمی‌شود. حال، ضمان بعدی برحسب نوع جنایت وارده و برمبنای دو شرط مذکور ممکن است جنایت عمدی محسوب شود که موجب قصاص نفس است و ممکن است مشمول جنایت غیرعمدی قرار گیرد که موجب دیهٔ نفس خواهد بود.

ثانیاً، از ادله بیش از این استفاده نمی‌شود که تداخل مربوط به مقام اجرای قصاص و مقام استیفا است، نه ثبوت حق قصاص؛ به این معنا که در مقام ثبوت، حق قصاص عضو و نفس، هر دو ثابت است، لیکن این دو حق مادام که استیفا نشده‌اند، باید به‌شکل تداخلی استیفا شوند وگرنه در واقع امر، اگر این دو حق برای صاحب حق قصاص نباشد، لازم می‌آید که در فرض تداخل اگر وی عمداً اقدام به قصاص عضو و نفس کند، محکوم به قصاص عضو شود؛ حال آنکه قطعاً چنین نیست. بنابراین، تا زمانی که صاحب حق قصاص، هیچ‌یک از دو جنایت را استیفا نکرده است، به او اجازه داده نمی‌شود تا هر دو را به‌شکل مستقل استیفا کند؛

---

۱. «لوسرت الی النفس کان للولی القصاص فی النفس بعد ردّ ما عفی عنه، علی اشکال» (علامه حلی، قواعدالاحکام، ۶۳۷/۳).

ولی حال که اولی را به قصاص یا گرفتن دیه استیفا کرده، حق قصاص وی نسبت به جنایت دوم به‌شکل مستقل ثابت است و دلیلی نیز بر پرداخت دیۀ عضو مورد قصاص اول یا برگرداندن وجه‌المصالحۀ آن وجود ندارد. افزون بر آنکه، اصل بر عدم تداخل بوده و تداخل حتی در مقام اجرا نیز خلاف اصل و خلاف قاعده است و اخبار مخصصِ این اصل نیز بر بیش از آنچه گفته شد، دلالتی ندارند (مزروعی، ۳۰۷/۱).

ثالثاً، هریک از اعضای انسان داخل در ماهیت نفس وی است؛ ازاین‌رو، حکم این مسئله، شبیه حکم مسئلۀ قصاص شخص کامل در مقابل قتل کسی است که دستش به‌وسیلۀ دیگری یا به‌سبب آفتی قطع شده است؛ یعنی همان گونه که اگر شخص سالم مرتکب قتل شخص مقطوع‌الید شود و اولیای دم خواهان قصاص او باشند، پرداخت دیۀ یک دست به وی لازم نیست، همین حکم در مسئلۀ محل بحث نیز جاری است. صاحب‌جواهر دلیل عدم لزوم رد دیۀ عضو عفوشده را در سرایت به نفس این‌گونه بیان می‌کند: «فلعله من دخول الطرف فی النفس، فهو کقتل کامل بمن قطع یده غیره أو تلف بآفة» (صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲). از سوی دیگر، حکم این مسئله همانند قصاص عضو پیش از سرایت به نفس است؛ یعنی، همان طور که اگر کسی انگشت شخصی را قطع کرده و مجنی‌علیه انگشت را قصاص کند و سپس جنایت وارده به جان مجنی‌علیه سرایت کرده و موجب مرگ وی شود، به‌رغم ثبوت قصاص نفس برای اولیای دم، پرداخت دیۀ عضوی که قبلاً قصاص شده است، واجب نیست. مسئلۀ محل بحث نیز این‌گونه بوده و پرداخت دیۀ جنایت موردعفو قبل از قصاص نفس، علی الأصول نباید لازم باشد (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). در واقع، مجنی‌علیه با گذشت از حق قصاص خود، گویا حق قصاص خویش را استیفا کرده و خود را مُحِق به مطالبۀ قصاص نمی‌داند. بنابراین، حکم سرایت بعد از عفو با حکم سرایت بعد از قصاص استحقاقی، متناظر است و هنگام قصاص نفس، رد دیۀ عضو عفوشده به جانی لازم نیست.

رابعاً، سرایت بعد از عفو در واقع جنایتی جدید است که ارتباطی به جنایت بخشودۀ اولیه ندارد (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). ازآنجاکه جنایت ناشی از سرایت هنگام عفو مجنی‌علیه وجودِ خارجی نداشته و بعداً ایجاد شده است، جنایتی مستقل به شمار می‌رود و طبعاً از حکم جنایت سابق، متأثر نیست. ازاین‌رو است که اگر بعد از قصاص عضو، جنایت به نفس سرایت کند، اولیای دم می‌توانند بدون رد دیۀ عضو عفوشده جانی را قصاص کنند. در مسئلۀ پیش‌رو نیز سرایت بعدی در واقع، جنایتی مستقل است و از عفو سابق متأثر نمی‌شود و امکان استحقاق قصاص جانی بدون رد دیۀ عضو عفوشده می‌تواند وجود داشته باشد.

۵. موضع قانونگذار در مسئله

همان طور که پیش‌تر گفته شد، این مسئله در قوانین قبلی سابقه نداشته و در واقع از خلأهای قوانین پیشین (قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۶۱ و نیز قانون مصوب ۱۳۷۰) به شمار می‌رفت که در مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بدان پرداخته شد. اگرچه با تحلیل‌های ارائه‌شده نقدهایی به

آن وارد است. قانونگذار کیفری در مادۀ ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) مقرر می‌دارد: «اگر مجنی‌علیه به تصور اینکه جنایت وارده بر او به قتل منجر نمی‌شود و یا اگر به قتل منجر شود، عمدی محسوب نمی‌شود، قصاص کند یا گذشت یا مصالحه بر دیه یا غیر آن نماید و بعد از آن، جنایت واقع‌شده به نفس سرایت کند و به فوت مجنی‌علیه منجر شود، هرگاه قتل مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قاتل به قصاص نفس محکوم می‌شود و چنانچه عضو مرتکب، قصاص شده یا با او مصالحه شده باشد، ولی‌دم باید قبل از قصاص نفس، دیۀ عضو قصاص‌شده یا وجه‌المصالحه را به وی بپردازد؛ لکن اگر جنایت مشمول تعریف جنایات عمدی نگردد، به پرداخت دیۀ نفس بدون احتساب دیۀ عضو قصاص‌شده یا وجه‌المصالحۀ اخذشده، محکوم می‌شود. مفاد این ماده در موردی که جنایت ارتکابی به قسمت بیشتری از همان عضو مورد جنایت سرایت کند، نیز جاری است.»

مفاد مادۀ ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی نیز دربارۀ سرایت جنایت بعد از قصاص عضو است. قانونگذار در این ماده مقرر داشته است: «قصاص عضو را می‌توان فوراً اجرا کرد، لکن اگر علم به سرایت وجود نداشته باشد و قصاص اجرا شود و پس از آن جنایت سرایت کند و سرایتِ پدیدآمده، عمدی محسوب شود، مرتکب حسب مورد به قصاص نفس یا عضو محکوم می‌شود، لکن پیش از اجرای قصاص نفس، ولیّ‌دم باید دیۀ جنایتی را که به‌عنوان قصاص عضو بر مرتکب وارد شده است به او بپردازد و اگر سرایت پدیدآمده، غیرعمدی محسوب شود، مرتکب به دیۀ جنایتی که به‌وسیلۀ سرایت پدید آمده است، محکوم می‌شود و دیۀ مقداری که قصاص شده است، کسر نمی‌شود.»

قانونگذار در این دو ماده برخلاف نظر مشهور، میان حکم سرایت به عضو و سرایت به نفس قائل به تفصیل نشده و در هر دو فرضِ مسئله در صورت صدق جنایت عمد، جانی را محکوم به قصاص و در صورت صدق جنایت غیرعمد، محکوم به پرداخت دیه کرده است و از این نظر قابل دفاع است. اما از این نظر که در فرض سرایت جنایت اولیه (که مورد عفو یا مصالحه قرار گرفته) به نفس مجنی‌علیه، در خصوص لزوم پرداخت دیۀ جنایت اولیه، میان جنایت عمد و غیرعمد قائل به تفصیل شده و در صورت صدق جنایت عمد، اولیای دم را قبل از قصاص نفس ملزم به رد دیۀ جنایت اولیه کرده و در جنایت غیرعمد به عدم لزوم آن حکم کرده و اولیای دم را مستحق دریافت تمام دیۀ نفس کرده است، با تحلیل‌های بیان‌شده قابل انتقاد است؛ چراکه باتوجه‌به ادلۀ عدم لزوم رد دیۀ جنایت موردعفو در فرض سرایت به نفس، در عدم لزوم رد، تفاوت میان جنایت عمد و غیرعمد توجیهی ندارد؛ یعنی همان طور که اگر سرایت به نفس مشمول جنایت غیرعمد قرار گیرد، اولیای دم می‌تواند بدون احتساب دیۀ جنایت عفوشده، به دریافت تمام دیۀ نفس اقدام کند. در فرضی هم که سرایت به نفس مشمول جنایت عمد قرار گیرد، اولیای دم بنا بر اصل باید بدون رد دیۀ جنایت عفوشده، استحقاق قصاص نفس جانی را داشته باشند. بنابراین، بر اساس نگاه صاحبان این قلم پیشنهاد اصلاح این

قسمت از مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی مطرح و دفاع است.

نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح‌شده در این نوشتار، موارد زیر روشن شد:

أ. در صورت سرایت جنایت وارده به عضو یا نفس مجنی‌علیه بعد از ارتکاب جنایت اولیه‌ای که عفو شده است، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که در این میان، مشهور فقیهان بین سرایت به عضو و نفس قائل به تفصیل شده و بر این باورند که در فرض سرایت عضوی، جانی محکوم به دیهٔ عضو و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص نفس است و در هر دو فرض باید دیهٔ جنایت عفوشده به جانی پرداخت شود.

ب. دیدگاه دیگر دراین‌باره آن است که عفو از جنایت اولیه به‌منزلهٔ عفو از تمامی آثار و لوازم آن است؛ ازاین‌رو، جانی در قبال سرایت ناشی از جنایت اولیه، چه سرایت عضوی و چه نفسی، هیچ‌گونه ضمانتی ندارد.

ج. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه سوم مطرح است که برخلاف نظر مشهور، بین سرایت عضوی و نفسی تفصیلی قائل نشده است، بلکه بر این باور است که اگر سرایتِ ایجادشده، مقصود جانی یا وسیلهٔ ارتکاب جرم باشد، بر اساس نظر کارشناس، نوعاً موجب سرایت باشد، در هر دو فرض (یعنی: چه سرایت عضوی و چه نفسی)، جانی محکوم به قصاص است و اگر فاقد این دو شرط باشد، در هر دو فرض محکوم به دیه خواهد بود؛ یعنی در سرایت عضوی، محکوم به دیهٔ عضو و در سرایت نفسی، محکوم به دیهٔ نفس.

د. با تحلیل و ارزیابی مبانی فقهی دیدگاه‌های مطرح‌شده به نظر می‌رسد که دیدگاه سوم از این نظر که تمام جوانب احتمالی مسئله را لحاظ کرده و حکم سرایت وارده را با چهارچوب شرایط و احکام جنایات عمد و غیرعمد سنجیده است، از نقطهٔ قوّت برخوردار می‌باشد. اما دیدگاه‌های دیگر به‌دلیل اشکالاتی که به مبانی فقهی آن‌ها وارد است که تفصیلاً بیان شد، قابل دفاع نیستند.

ه. ازجمله اشکالات وارده به دیدگاه مشهور این است که میان حکم سرایت عضوی و سرایت نفسی قائل به تفصیل شده است و در فرض سرایت به عضو، به‌طور مطلق جانی را محکوم به دیهٔ عضو و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص نفس کرده است؛ حال آنکه اگر سرایت ایجادشده عمد محسوب شود، بدون تفصیل میان سرایت عضوی و نفسی، در هر دو فرض مسئله، موجب قصاص است و اگر غیرعمد به شمار آید، در هر دو فرض باید موجب ثبوت دیه باشد. بنابراین، تفصیل مطرح‌شده میان این دو فرض توجیه فنی ندارد و منطقی به نظر می‌رسد.

و. نمی‌توان به‌طور مطلق در فرض سرایت عضوی، جانی را محکوم به دیهٔ عضو و در فرض سرایت نفسی، محکوم به قصاص نفس کرد، بلکه بستگی به این دارد که سرایت ایجادشده مشمول جنایت عمد قرار گیرد یا غیرعمد.

ز. اگر بعد از عفوِ مجنی‌علیه، جنایت اولیه به نفس سرایت کند، برخلاف نظر مشهور فقها که معتقدند ولیّ‌دم باید قبل از قصاص نفس یا دریافت دیۀ نفس، مقدار دیۀ جنایت عفوشده را به جانی برگرداند، باتوجه‌به ادله‌ای که تفصیلاً بدان پرداخته شد معتقدیم که در فرض سرایت جنایت به نفس، رد دیۀ جنایت عفوشده به جانی در هیچ‌یک از جنایت عمد و غیرعمد واجب نیست، بلکه اولیای دم بدون پرداخت دیۀ جنایت عفوشده می‌توانند قصاص نفس یا تمام دیۀ آن را مطالبه کنند. ازاین‌رو، مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی (مصوب۱۳۹۲) که در فرض سرایت جنایت موردعفو به نفس مجنی‌علیه، میان جنایت عمد و غیرعمد قائل به تفصیل شده و عدم لزوم پرداخت دیۀ جنایت موردعفو را به جنایت غیرعمد اختصاص داده، قابل نقد و نیازمند اصلاح به نظر می‌رسد.

منابع

قرآن کریم

ابن‌شجاع قطان، شمس‌الدین‌محمد، معالم الدین‌فی فقه آل‌یاسین، چاپ‌اول، قم: موسسۀ امام صادق(ع)، ۱۴۲۴ق.

تبریزی، جواد، تنقیح مبانی الأحکام؛ کتاب‌القصاص، چاپ‌دوم، قم: دارالصدیقة الشهیدة(س)، ۱۴۲۶ق.

حلی، محمدبن‌حسن، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، چاپ‌اول، قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۷.

خاوری، یعقوب و همکاران، فقه جزا؛ واژه‌نامۀ تفصیلی، زیرنظر آیت‌الله عمید زنجانی، چاپ‌اول، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.

خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیلة، چاپ‌اول، قم: مطبوعات دارالعلم، بی‌تا.

خویی، ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، چاپ‌اول، قم: موسسۀ احیاء آثار الإمام الخویی(ره)، ۱۴۲۲ق.

زیدان، عبدالکریم، القصاص والدیات فی الشریعة الإسلامیة، چاپ‌اول، دمشق: مؤسسة الرسالة، ۱۴۳۴ق.

سبزواری، عبدالأعلی، مهذب الأحکام، چاپ‌چهارم، قم: المنار، ۱۴۱۳ق.

شهید اول، محمدبن‌مکی، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، چاپ‌اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۴۱۴ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ‌هفتم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

طوسی، محمدبن‌حسن، الخلاف، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، إرشاد الأذهان، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.

________________، قواعد الأحکام، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

________________، مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.

فیاض، محمداسحاق، منهاج الصالحین، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

قانون راجع به مجازات‌اسلامی (مصوب ۱۳۶۱)، به‌کوشش جهانگیر منصور، تهران: دیدار، بی‌تا.
قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰)، به‌کوشش جهانگیر منصور، تهران: دیدار، بی‌تا.
قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲)، به‌کوشش جواد صادقی، تبریز: آیدین، یانار، بی‌تا.
کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، چاپ‌سوم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.
مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، حدود و قصاص و دیات، به‌تصحیح و تحقیق علی فاضل قائنی نجفی، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ نشر آثار اسلامی، بی‌تا.
مزروعی، رسول، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قصاص، زیرنظر آیت‌اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۹۴.
مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
میرمحمدصادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی؛ جرایم‌علیه‌اشخاص، چاپ‌بیست‌و سوم، تهران: میزان، ۱۳۹۶.
وحیدخراسانی، حسین، منهاج الصالحین، چاپ‌پنجم، قم: مدرسۀ امام باقر(ع)، ۱۴۲۸ق.